

چکیده

بررسی تاثیر فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی بر توسعه نیافتگی سیاسی پس از انقلاب اسلامی در ایران هدف اصلی این تحقیق می باشد، به همین منظور تحقیق حاضر با طرح این سوال آغاز می شود که در ایران پس از انقلاب اسلامی، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در توسعه نیافتگی سیاسی به چه اندازه بوده است؟ در پاسخ به این سوال این فرضیه مطرح میشود که مهمترین عامل توسعه نیافتگی سیاسی پس از انقلاب اسلامی در ایران فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی می باشد.

برای بیان مسئله و پاسخگویی به آن پنج فصل طراحی شده است. در فصل اول پس از بیان کلیات تحقیق که شامل طرح مسئله، ضرورت، پیشینه و اهداف تحقیق می باشد سعی می شود تا به سوالات خواننده در مورد تاریخچه و اهداف تحقیق پاسخ داده شود. در فصل دوم به بررسی آراء و افکار اندیشمندان و صاحب نظران حوزه جامعه شناسی سیاسی در مورد مفاهیم "فرهنگ سیاسی"، "نخبگان سیاسی"، "توسعه سیاسی" پرداخته می شود، و پس از توافق بر سر تعریف کلی و واحد هر یک از این مفاهیم در فصول سوم، چهارم و پنجم با در نظر گرفتن شاخص های متفاوت برای توسعه سیاسی، به بررسی تاثیر فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی بر توسعه نیافتگی سیاسی دوران پس از جنگ در سه برهه زمانی مربوط به ریاست جمهوری آقایان هاشمی، خاتمی و احمدی نژاد در ایران پرداخته می شود و پس از بررسی نوع رفتار و فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی و تاثیر آن بر توسعه نیافتگی سیاسی در این سه دوره؛ در پایان هر فصل به این نتیجه می رسیم که وجود برخی عناصر و مولفه های رفتاری و ارزشی در فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مانع توسعه سیاسی ایران پس از دوران جنگ شده است.

در اینجا لازم به ذکر است از آنجا که دهه اول انقلاب دهه ای پر تنش همراه با زد و بندهای سیاسی و اجتماعی بوده است و پس از آن هم، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و مشکلات سیاسی و

اجتماعی ناشی از این جنگ برای نخبگان سیاسی حاکم بر کشور شرایط ویژه ای از لحاظ تصمیم گیری های سیاسی و عملکردهای ناشی از آن به وجود آورد، که نمی توان از این رهگذر فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی آن زمان و بازتاب عملی ناشی از آن را به آسانی و با توجه به آن شرایط ویژه مورد بررسی دقیق قرار داد.

کلید واژه: فرهنگ سیاسی، توسعه سیاسی، نخبگان سیاسی

فصل اول: کلیات تحقیق

۱-۱- طرح و بیان مسئله

در دهه های اخیر علمای سیاسی درصدد تبیین چرایی و چگونگی وقوع فرایند توسعه برآمده اند. نگرش عمومی این گونه مطالعات مبتنی بر توجه به عوامل محیطی و تأثیر آن بر توسعه سیاسی بوده است. در چنین دیدگاهی طبعاً محیط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بر توسعه سیاسی موثر تلقی می شود. و تغییر مناسب در آنها بر طبق فرض موجود موجب توسعه سیاسی می گردد. به عبارت دیگر توسعه سیاسی در متن عوامل تاریخی و اجتماعی صورت می گیرد و در خلا اتفاق نمی افتد. مثلاً مارتین لیپیست، جامعه شناس سیاسی، صریحاً بیان می کند که میان توسعه سیاسی و عوامل اقتصادی و اجتماعی نوعی رابطه همبستگی وجود دارد و بالا بودن درآمد ملی و سطح بالای صنعت و آموزش و شهرنشینی باعث توسعه سیاسی می شود. مک کرون در پژوهشی با عنوان "نظریه ی ارتباطاتی توسعه سیاسی دموکراتیک" استدلال می کند که بر اساس مطالعات آماری معمولاً در فرایند توسعه سیاسی؛ گسترش شهر نشینی موجب توسعه بخش آموزشی و عوامل اخیر به نوبه خود موجب توسعه بخش ارتباطات می شود و همه این تحولات خود توسعه سیاسی را به دنبال می آورد. و از سوی دیگر کاهش ارتباطات به دلیل کم بودن سطح شهرنشینی و در نتیجه سطح پایین آموزش باعث توسعه نیافتگی سیاسی می شود.

در ایران نیز محققین حوزه توسعه در جامعه شناسی سیاسی، بارها موضوع توسعه نیافتگی سیاسی را از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار داده اند. مثلاً حسین بشیریه در کتاب "گفتارهایی در جامعه شناسی سیاسی" علت توسعه نیافتگی سیاسی در ایران را نبود جامعه مدنی آزاد و مبتنی بر اصول دموکراسی قلمداد می کند. و یا محمود سریع القلم در کتاب "عقلانیت و توسعه یافتگی در ایران"، ضمن بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان و توده علت توسعه نیافتگی سیاسی در ایران را مربوط به نوع فرهنگ سیاسی نخبگان و توده به صورت توأمان می داند. همچنین محسن مدیر شانه چی در کتاب

"تمرکز گرایی و توسعه نیافتگی سیاسی" تمرکزگرایی در بوروکراسی را علت اصلی توسعه نیافتگی در ایران می‌داند. در هر صورت بعد از انقلاب اسلامی هم بحث توسعه نیافتگی سیاسی یکی از دغدغه‌های ذهنی اندیشمندان مختلف در این حوزه بوده است. و آنها توسعه نیافتگی سیاسی را از ابعاد وجهات مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند.

با وجود تمام این مطالعات، پژوهش حاضر سعی دارد تا توسعه سیاسی را از منظری دیگر مورد ارزیابی قرار دهد. این پژوهش بر آن است به این سوال پاسخ دهد که اساساً بعد از انقلاب اسلامی نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در توسعه نیافتگی سیاسی به چه میزان بوده است؟ به عبارت دیگر از میان مجموعه عوامل موثر در توسعه نیافتگی سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی دارای چه جایگاهی بوده و به چه میزان تأثیر داشته است.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

موضوع توسعه و نوسازی سیاسی از اهم موضوعاتی است که از دوران پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز ذهن استادان و محققان علوم سیاسی را به خود مشغول کرده است. در این راستا کشورهای جهان سوم که به تازگی در راه ایجاد جامعه جدید و نوپای سیاسی و اجتماعی قدم برداشته‌اند، برای سازماندهی جامعه نو با انبوهی از مشکلات عدیده مواجه گردیده‌اند. علی‌رغم آنکه در ابتدای امر موضوعات عمدتاً در چهار چوب توسعه نیافتگی اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفتند، لکن به زودی بر همگان آشکار شد که مسائل این قبیل کشورها بیشتر جنبه سیاسی دارند تا اقتصادی. در واقع ساختار عقب مانده سیاسی این جوامع بود که مانع از آن می‌گردید که حتی در شرایطی که آنها از امکانات بالقوه اقتصادی برخوردار بودند، بتوانند به نحو شایسته و مطلوبی از منابع خویش بهره‌برداری کنند و رفاه نسبی را برای مردم خود تامین نمایند. برای بیان علت توسعه نیافتگی سیاسی در

کشورهای جهان سوم محققان و اندیشمندان گوناگون نظرات متفاوتی را بیان داشته اند. مثلاً عده ای وضعیت بد اقتصادی را مهمترین عامل توسعه نیافتگی سیاسی در کشورهای جهان سوم می دانند و اعتقاد دارند که با رشد و توسعه اقتصادی و بهبود شرایط آموزش و ارتباطاتی در جامعه و همچنین بالا رفتن سطح زندگی مردم یک کشور، می توان از آن کشور انتظار توسعه سیاسی نیز داشت. در واقع توجه به ابعاد اقتصادی توسعه سیاسی متعلق به دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی بود.

ولی از اواخر دهه شصت محققین به پارامترهای اجتماعی و سیاسی بیش از عوامل و شاخصهای اقتصادی در امر توسعه بها دادند. در واقع در این مرحله بود که مفهوم توسعه سیاسی به نحوی از انحاء با مقوله فرهنگ سیاسی گره خورد، زیرا گروهی از اندیشمندان بر این نظر بودند که چنانچه از طریق تجزیه و تحلیل فرهنگ سیاسی جوامع بتوان به متغیرهایی دست یافت که این عناصر را در جهت بهره گیری از تواناییهای نظام برای پاسخگویی بیشتر نسبت به نیازهای جامعه بکار انداخت، به تحقق توسعه سیاسی مطلوب دست یافته ایم. همان طور که می دانیم در برخورد با مسائل انسان، چه برای رشد و تعالی و چه به هنگام بیماری یا بحران های شخصیتی و فیزیکی، معمولاً به هر دو ابعاد فیزیکی و روانی وی توجه داریم و نسبت به تاثیر متقابل این دو بعد بر هم نیز واقف هستیم، اما به هنگام پدید آمدن بحران های اجتماعی و یا برای ایجاد تحول در نظام سیاسی، متأسفانه فوراً توجه خود را به ساختار و بخش محسوس و ملموس نظام سیاسی معطوف می کنیم و توصیه هایی برای تحول در ساختار ارائه می دهیم، بدون اینکه عوامل و تاثیرات بعد نامحسوس را نیز ببینیم. به این معنا می توان گفت، در جامعه ما ساختارگرایی غلبه بیمارگونه ای دارد. غلبه زیاد این جهت گیری، عوارض زیادی در عموم مردم و همین طور نخبگان نیز دارد، که یکی از عوارض آن این است که ما در برخورد با مسائل، همواره به روش فرافکنانه اندیشه و عمل می کنیم. در راستای ایجاد توسعه و تحول و یا برای حل یک بحران یا بیماری در یک سیستم یا یک نظام سیاسی، باید به هر دو بعد سخت افزاری و نرم افزار برای وقوع توسعه سیاسی توجه داشت. همان طور که می دانید فرهنگ سیاسی وجه نرم افزاری

توسعه سیاسی محسوب می شود و همچنین لایه زیرین یک نظام سیاسی است و در واقع فرهنگ سیاسی، تبلور نظام سیاسی حاضر در ذهن مردم آن جامعه است. توسعه سیاسی ابتدا در این نظام سیاسی ذهنی، یا همان فرهنگ سیاسی، واقع می شود. بعد از آن است که تحقق عینی آن را در نهادها، و نهایتاً در نظام سیاسی و اجتماعی مشاهده می کنیم. گرچه فرهنگ سیاسی همواره دارای یک ارتباط متقابل با ساختار سیاسی است و این دو دارای تاثیر و تاثر مستمر می باشند، اما تجربه تاریخی و نظریه های علمی به ما آموخته اند که ایجاد تحول در فرهنگ سیاسی مقدم است، در غیر این صورت ظهور تحولات اجتماعی و انقلاب ها قابل توجیه نیست. با توجه به نقش اساسی و زیر ساختی که فرهنگ سیاسی می تواند در تغییر و تحول ساختارهای اجتماعی به وجود آورد و سپس زمینه تغییرات اساسی در جامعه ایجاد کند و با توجه به اینکه توسعه سیاسی به نوعی تغییر و تحول سیاسی و حرکت به سمت جلو محسوب می شود، بنابراین فرهنگ سیاسی در روند تحقق توسعه سیاسی می تواند نقش اساسی و مهمی را ایفا کند، نقشی مقدم بر ساختارها و نهادهایی که خود به نوعی تحت فرهنگ و عملکرد نخبگان سیاسی ما هستند. اما بنا به تجربه تاریخی کشورهای مختلف گذار به دموکراسی و رسیدن به توسعه سیاسی به حرکت اساسی از بالا نیاز دارد، یعنی ابتدا این اندیشه و عمل نخبگان سیاسی است که باید با مبانی توسعه سیاسی همسو باشد و پس از آن است که می توان به تسری این نوع از اندیشه و عمل در بین توده مردم امیدوار بود.

این تحقیق بنا به استدلالاتی که در سطور بالا گفته شد به دنبال تثبیت این موضوع است که در ایران و در دوران پس از انقلاب اسلامی، مهمترین عامل توسعه نیافتگی سیاسی، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در این دوران بوده است. زیرا اول آن که انقلاب اسلامی انقلابی بود که تقریباً تمام طبقات در آن حضور داشته اند و در واقع انقلابی مردم گرا بوده است. دوم آنکه آزادی و رهایی از استبداد دولت مطلقه پهلوی، هدف مشترک تمام نیروهای سیاسی و اجتماعی شرکت کننده در این انقلاب بوده است. سوم آنکه با پیروزی انقلاب نوعی قانون اساسی که بر پایه دو رکن اسلامیت و

جمهوریت بنا شده بود به وجود آمد. اسلامیت بیانگر محتوا و مبنای قانون گذاری است و جمهوریت حاکمیت ملت و مکانیسم های مردم سالاری را بیان می کند. بنابراین قانون اساسی به شکلی تدوین گردید که بین اسلامیت و مردم سالاری یا جمهوریت تلفیق گردد. در قانون اساسی ملزومات عینی توسعه سیاسی شامل آزادی های اساسی، حقوق سیاسی و اجتماعی، تشکیلات مدنی، احزاب، گروه های اجتماعی، و محدوده و میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی این گروه ها به صراحت بیان شده است. حال این موضوع مطرح می شود که با وجود این انقلاب مردمی و تمام طبقاتی که رهایی و آزادی از استبداد مطلقه پهلوی تقریباً هدف مشترک تمامی آنها بوده است و همچنین وجود قانون اساسی که آزادی های سیاسی و اجتماعی را به صورت مشروط جزو اصول خود قرار داده است. و با وجود نهادها و ساختارهای سیاسی در کشور (قوه مجریه، مقننه و قضائیه) که از ملزومات توسعه سیاسی در هر کشوری به شمار می رود؛ چرا ما پس از انقلاب اسلامی و در برهه ای که تقریباً چالشهای اوایل انقلاب و زمان جنگ به پایان رسیده بود نتوانستیم شرایط کافی را برای رسیدن به یک توسعه سیاسی پایدار در کشور ایجاد کنیم؟ این تحقیق در واقع با نگاه به نقش زیربنایی فرهنگ سیاسی و همچنین اهمیت و اولویت نخبگان سیاسی در امر توسعه سیاسی به بررسی علت توسعه نیافتگی سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی می پردازد.

۳-۱ - سوالات و فرضیات پژوهش

فرضیه اصلی: فرهنگ سیاسی نخبگان عامل تعیین کننده و اساسی در توسعه نیافتگی سیاسی پس از انقلاب اسلامی می باشد.

سوال: پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران تأثیر نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در توسعه نیافتگی سیاسی به چه میزان بوده است؟

۴-۱- اهداف تحقیق

هدف کلی این تحقیق شناسایی و بررسی عادات و خصوصیات نخبگان سیاسی و نقش آنها در عدم توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی است.

اهداف خاص این تحقیق نیز عبارت است از : ۱- تعریف و تبیین شاخص های توسعه سیاسی

۲- تعریف و تعیین شاخص های فرهنگ سیاسی ۳- فهم و تفسیر پیوند و ارتباط بین عدم توسعه سیاسی و فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی.

۵-۱- پیشینه تحقیق

اگر چه در این تردیدی نیست که تاکنون در خصوص توسعه به صورت عام و توسعه سیاسی به طور خاص تحقیقات و پژوهش های زیادی صورت گرفته است. اما تقریبا قریب به اتفاق آنها در باره تعریف توسعه سیاسی، تبیین ابعاد، مولفه ها و شاخص های آن و رابطه توسعه سیاسی با عواملی چون توسعه اقتصادی، شرایط محیطی و اجتماعی، چرایی و چگونگی وقوع توسعه سیاسی و یا موانع آن و از این قبیل بوده است. لیکن در رابطه و پیوند میان عدم توسعه سیاسی و فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی پس از انقلاب اسلامی در ایران تا به حال کار در خور توجهی صورت نگرفته است. برای مثال در کتاب "موانع توسعه سیاسی" تالیف حسین بشیریه، تلاش شده است تا مجموعه ای از عوامل محیطی به عنوان توسعه نیافتگی سیاسی در دوران پهلوی مورد شناسایی و توصیف قرار گیرند. دکتر محمود سریع القلم در کتاب "عقلانیت و آینده توسعه نیافتگی در ایران" به بررسی نقش فرهنگ سیاسی مردم ایران در توسعه نیافتگی پرداخته و البته بیشتر توسعه را در قالب عام دیده است و نه در قالب و بعد سیاسی آن. دکتر عبدالعلی قوام نیز در دو اثر خودش با عنوان های "توسعه سیاسی و

تحول اداری" و "چالش های توسعه سیاسی"، توسعه را در بعد عمومی و کلی آن بررسی کرده و به مباحث و موضوعات مختلف از قبیل تعریف توسعه سیاسی و شاخص های آن و ارتباط با تحول اداری و ...پرداخته است. دکتر ابولحسن فقیهی در کتاب "بوروکراسی و توسعه در ایران" با نگاهی تاریخی و تطبیقی، بوروکراسی در نظام سیاسی ایران از دوران هخامنشیان تا ایران معاصر و دوران پس از انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داده است و به این نتیجه رسیده است که در هر زمان بوروکراسی و مدیریت دولتی تحت تاثیر فرآیند توسعه سیاسی، مسیر صعودی و رو به پیشرفتی داشته است. دکتر احمد نقیب زاده در کتاب "توسعه سیاسی" به بررسی نظریه های متفاوتی که در ارتباط با توسعه گرایی وجود دارد می پردازد و پس از بیان تاریخچه نظریات مختلف در ارتباط با توسعه سیاسی، به تطبیق روند توسعه سیاسی کشورهای جهان سوم براساس نظریات توسعه گرایی غربی می پردازد.

آثاری نیز در زمینه فرهنگ سیاسی به طور خاص وجود دارد از جمله مقصود رنجبر در مقاله "فرهنگ سیاسی ایرانیان، ایستارها و رفتارها" پس از بررسی زمینه های تاریخ شکل گیری فرهنگ سیاسی در ایران، با اشاره به منابع موثر در شکل گیری فرهنگ سیاسی ایرانیان، به برشماری عناصر و ویژگی های آن می پردازد در مقاله "فرهنگ سیاسی شیعه و مناسبات آن با فرهنگ ایرانی و غربی"، نوشته عصمت کیخا، اینگونه استدلال شده است که حضور فرهنگ سیاسی سلطنتی که میراث ایران پیش از اسلام است و نیز ورود فرهنگ اومانیستی غرب به ایران معاصر، از عوامل اساسی چالش فرهنگ سیاسی ایرانیان در سال های اخیر می باشد که این چالش می تواند از طریق قانون مداری فرهنگ سیاسی شیعه از بین برود. کتاب "انقلاب آرام" نوشته محمد رضا شریف است که نویسنده در آن تلاش کرده است تا هر دو بعد مباحث تئوریک و تحولات جاری را در نظر بگیرد و پلی میان این دو قلمرو ایجاد کند. در این کتاب نویسنده به بررسی تحول فرهنگ سیاسی ایرانیان از فرهنگ سیاسی تبعی به سمت فرهنگ سیاسی مشارکتی پرداخته است. مقاله "تحلیل فرهنگ سیاسی در ایران معاصر بر اساس رهیافت گفتمانی" نوشته دکتر عباس مصلی نژاد که مهمترین هدف این نوشتار بررسی تحول

گفتمانی در فرهنگ سیاسی در ایران دهه شصت و هفتاد بوده است. مقاله "کثرت گرایی فرهنگی در اصل جهانی شده و تحول فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران" نوشته وحید سینایی و غلامرضا ابراهیم آبادی است. در این مقاله تأثیرات فرهنگی جهانی شدن بر ایران و فرهنگ سیاسی نخبگان آن مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله "فرهنگ، ثبات سیاسی و توسعه ایران در فرآیند نوسازی و توسعه" نوشته محمود کتابی. در این مقاله نویسنده چند پاره گی فرهنگی را عاملی برای بی ثباتی سیاسی و ایجاد حکومت اقتدار گرایانه و در نتیجه توسعه نیافتگی سیاسی قلمداد می کند. "فرهنگ سیاسی در انقلاب اسلامی" نوشته عزت اله سبحانی. آقای سبحانی در این مقاله به تعریف مقوله فرهنگ و فرهنگ سیاسی پرداخته است و مشکلاتی را که در فرهنگ سیاسی ایران وجود دارد را برشمرده است.

علاوه بر مقاله های بر شمرده، تعدادی پایان نامه نیز وجود دارد که به نوعی به مقوله فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی پرداخته اند، در اینجا بعضی از آنها به اجمال معرفی می شود. خرم قاسمی مسئله "توسعه نیافتگی در فرهنگ سیاسی و ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران" را مورد بررسی قرار می دهد. نوراله قیصری در پایان نامه خود تحت عنوان نخبگان و تحول فرهنگ سیاسی در ایران تغییر فرهنگ سیاسی ایرانیان را از نهضت تحریم تنباکو ۱۲۷۰ تا تغییر سلطنت ۱۳۰۴ ه.ش مورد بررسی قرار می دهد، حمید مهر آبادی، تأثیر جنبه هایی از توسعه نیافتگی فرهنگ سیاسی ایران در ایجاد بحران های ساقط کننده حکومت مصدق را بررسی می کند. فرهاد نصرتی نژاد نیز به بررسی فرهنگ سیاسی گروه های سیاسی با تکیه بر محتوای سخنرانی و بیانیه های گروه های جامعه روحانیت- مجمع روحانیون-سبازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از سال ۷۵ تا ۷۸ پرداخته است. محمد نیری نیز در پایان نامه خود به تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران با تأکید بر سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۶۷ پرداخته است.

با توجه به محتوای آثاری که مورد بررسی قرار گرفت به این نتیجه می رسیم که اساساً در ایران پس از انقلاب اسلامی کتاب، مقاله و پایان نامه ای که به طور خاص نقش و تأثیر فرهنگ سیاسی

نخبگان سیاسی در توسعه نیافتگی سیاسی را مورد توجه قرار دهد، وجود ندارد و در واقع این تحقیق اولین نوشته ای است که مقوله توسعه سیاسی را از بعد فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی مورد بررسی قرار می دهد.

۱-۶- روش تحقیق

این تحقیق از نظر هدف، کاربردی؛ از نظر روش، ماهیت و محتوی، تفسیری و تحلیلی؛ از نظر زمان، مقطعی؛ و از نظر متغیر مورد بررسی، کیفی است. روش جمع آوری داده ها نیز به صورت اسنادی و با استفاده از منابع کتابخانه ای و سایر مراکز علمی - آموزشی و اینترنتی می باشد.

فصل دوم : تعريف مفاهيم

۲-۱- مقدمه

هر محققی برای تبیین و تشریح موضوع مورد مطالعه و تعیین متغیرهایی که مربوط به موضوع مورد تحقیق است می بایستی مفاهیم موجود در طرح تحقیق خود را یکایک تعریف نموده تا مفاهیم از یکدیگر باز شناخته شوند و ذهن خواننده بدون هیچ پرسش حاشیه ای که ممکن است در طول خواندن تحقیق با آن مواجه شود به بررسی و درک متن اصلی تحقیق که در واقع همان هدف اصلی محقق از نوشتن آن تحقیق نیز می باشد بپردازد.

همان طور که میدانید هر سه مفهوم " فرهنگ سیاسی " ، " نخبگان سیاسی " و " توسعه سیاسی " مفاهیمی وارداتی و بیگانه با فرهنگ لغت سیاسی کشور ما می باشند که در خصوص تعریف آنها دیدگاه یکسانی وجود ندارد. واز آنجا که حتی در کشورهایی که بستر شکل گیری این مفاهیم بود ه اند نیز هنوز نظریه پردازان و اندیشمندان سیاسی نتوانسته اند به تعریف یکسان و دقیقی از این از این سه مفهوم دست پیدا کنند و همچنان این مفاهیم دستخوش کژتابی و تفاسیر متعدد در جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور می باشد. با توجه به این ملاحظات نویسنده در این فصل سعی کرده است تا به بررسی تاریخچه و تعاریف متفاوتی که از اندیشمندان و صاحب نظران مختلف در خصوص این مفاهیم ارائه شده است بپردازد و در آخر نیز با الهام از بررسی های صورت گرفته، سعی می شود که به تعریف کلی و نهایی هر یک از این مفاهیم، که مد نظر نویسنده در این تحقیق می باشد، ارائه گردد.

۲-۲- بررسی مفهوم فرهنگ سیاسی

۲-۲-۱- تعریف فرهنگ به طور عامه

تعاریفی که بزرگان علم و اندیشه، از فرهنگ ارایه داده‌اند، به طور کلی، جامع و مانع نمی‌باشد اما بنا به نظرات اندیشمندان مختلف که در ارتباط با فرهنگ وجود دارد. اینگلهارت اعتقاد دارد که فرهنگ نظامی از نگرش‌ها و ارزش‌ها و دانشی است که به طرز گسترده در میان مردم مشترک است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. (رونالد اینگلهارت، ۱۳۸۳:۹)

هردر، فرهنگ را پرورش رو به کمال استعدادها تعریف می‌کند و آدلونگ ادب‌آموزی و پیرایش را فرهنگ می‌نامد. از نظر هردر، آنچه در طول تاریخ بشریت به دست آمده و در طول زندگی ملت‌ها موجود بوده، فرهنگ ملت و فرهنگ، والاترین مرحله‌ی توسعه بشریت در زندگی یک ملت است. (چنگیز پهلوان، ۱۳۸۲:۱۳۸)

امانوئل کانت فرهنگ را چیزی می‌داند که انسان را از حیوانات متمایز می‌گرداند و آن را شامل ورزش قوی ذهنی می‌داند. (طیبه مهر و زاده، ۱۳۸۳:۱۵). بعضی از پژوهشگران علوم اجتماعی پدیده فرهنگ را نتیجه‌ی تجربه‌ی اجتماعی بشر دانسته‌اند (علی اختر شهر، پیشین: ۵۲) عده‌ی دیگری از اندیشه‌ورزان ضمن تعریف فرهنگ به عنوان تمامی دستاوردهای مادی و معنوی انسان، کاوشگرانه‌تر با آن برخورد کرده، آن را به آرایش پندارها، نمادها، گفتمان‌ها، ارزش‌ها، نهادها، سلسله مراتب‌ها، الگوهای رفتاری تفسیر کرده‌اند که آن را انسان از طریق دگرگونی طبیعت و جامعه در راه برآورده کردن نیازهای تاریخی‌اش خلق کرده یا می‌کند.

تعاریف عامی که از واژه فرهنگ ارائه شد شاید توانسته باشد ذهن خواننده را به مفهوم خاص فرهنگ سیاسی نزدیک تر کند. با این وجود، ابتدا تاریخچه شکل‌گیری مفهوم فرهنگ سیاسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس بنا به تعاریف متفاوتی که در این زمینه توسط اندیشمندان و نظریه پردازان مختلف در طی تاریخ شکل‌گیری این مفهوم ارائه شده است، به بررسی مفهوم فرهنگ سیاسی می‌پردازیم.

۲-۲-۲- تاریخچه فرهنگ سیاسی

ادعا می‌شود که نخستین نشانه‌های تأمل درباره فرهنگ سیاسی به فلاسفه یونان باستان تعلق دارد و دیدگاه‌های این اندیشمندان، نقطه آغاز بحث و کشمکش‌های پایدار درباره فرهنگ سیاسی به شمار می‌رود. یونانی‌ها ویژگی‌های ذهنی متفاوتی برای آتنی‌ها، اسپارتی‌ها و بربرها قائل بودند. سقراط از تفاوت‌های فرهنگی و بازتاب این تفاوت‌ها در فرهنگ‌ها و نظام‌های سیاسی جوامع مختلف آگاه بود و ریشه تفاوت‌های ماهوی دنیای یونانی و غیر یونانی را در ذهنیت‌های متفاوت مردمان متعلق به این دو دنیای متفاوت جستجو می‌کرد. (عالم، ۱۳۷۳: ۱۱۶)

برخی نشانه‌ها هم بر آگاهی افلاطون و ارسطو از پدیده فرهنگ سیاسی و اهمیت تأمل درباره آن حکایت دارند. افلاطون اصطلاحی را به کار می‌برد که معادل انگلیسی آن، به معنای خلق و خو یا خصلت است. کاربرد این واژه، بر این دلالت دارد که افلاطون نه تنها نسبت به تفاوت‌های فرهنگی جوامع مختلف آگاه بود، بلکه چنان پدیده‌هایی را شایسته مطالعه و بررسی می‌دانست. افزون بر این، در آثار افلاطون و ارسطو، به اصطلاح دیگری برمی‌خوریم که به وجهی از وجوه پدیده فرهنگ سیاسی معطوف است: حالت ذهن یا .. ادعای افلاطون و ارسطو درباره اهمیت فرایند جامعه‌پذیری و نقش برجسته آن در شکل‌دهی بزرگسالان هم گواه دیگری است بر این که خداوندان اندیشه سیاسی در یونان باستان، اهمیت مطالعه ارزش‌های موثر در سیاست را به درستی درک کرده بودند. (عبداعلی قوام، ۱۳۷۱: ۱۱)

روح القوانین منتسکیو در عین حال که یک متن فلسفی است، نوعی تحلیل فرهنگ سیاسی هم به شمار می‌رود. منتسکیو در این اثر، ویژگی‌های فرهنگی را بر نهادهای حقوقی مقدم می‌داند و میان اقلیم، ویژگی‌های فرهنگی و نظام حقوقی رابطه‌ای برقرار می‌کند. به عبارت دیگر، او فرهنگ سیاسی را تابعی از شرایط اقلیمی قلمداد می‌کند و نهادهای حقوقی و سیاسی را هم تابع فرهنگ سیاسی یا به

اصطلاح خوی و خصلت ملی می‌داند. از این لحاظ، می‌توان گفت مفهوم خصلت ملی که محور مطالعات مکتب فرهنگ و شخصیت در نیمه نخست سده بیستم بود، از اندیشه‌های منتسکیو گرفته شده است. (شریف، ۱۳۸۳: ۱۲)

در آگاهی ژان ژاک روسو و دیوید هیوم از تفاوت‌های موجود در ارزش‌ها و نگرش‌های (سیاسی) افراد و جوامع مختلف نیز نمی‌توان تردید کرد. روسو از آداب و رسوم سخن می‌گوید و فیلسوف انگلیسی اصطلاح یا آداب و رفتار را به کار می‌برد. ادموند برک، فیلسوف محافظه‌کار فرانسوی هم با کاربرد اصطلاح «قالب یا الگوی آداب و رسوم»، به وجود و اهمیت فرهنگ سیاسی گواهی می‌کند (همان ، ۱۳۷۱، ۱۵)

البته برخی پژوهشگران در عین آگاهی از تأملات این اندیشمندان درباره فرهنگ سیاسی، الکسی دو توکویل، ماکس وبر و امیل دورکیم را پیشگامان پژوهش در فرهنگ سیاسی به شمار می‌آورند. توکویل نه تنها درباره فرهنگ سیاسی دیدگاه روشن‌تری دارد، بلکه اهمیت بیشتری هم به آن می‌دهد. او که با استفاده از اصطلاح درباره فرهنگ سیاسی و اهمیت آن سخن می‌گوید، زندگی سیاسی را به نوعی تابع باورها و هنجارهای مشترک می‌داند. دو اثر ماندگار او، *دموکراسی در آمریکا* و *رژیم کهن و انقلاب*، در واقع نوعی پژوهش در فرهنگ سیاسی و تأثیر پایدار آن در زندگی سیاسی هستند. (پای ، ۱۳۸۰، ۱۶۹)

دیدگاه‌های وبر درباره فرهنگ سیاسی و اهمیت آن در کتاب *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری* به روشن‌ترین صورت آشکار می‌شود. وبر در این کتاب می‌کوشد نشان دهد که ارزش‌ها، متغیرهایی وابسته و بی‌اهمیت نیستند و می‌توانند عامل دگرگونی‌های بنیادی در حوزه‌های مختلف زندگی سیاسی باشند. قواعد روش جامعه‌شناسی و تقسیم کار اجتماعی دورکیم هم نشان‌دهنده تصور و دیدگاه او درباره رابطه ناخودآگاه جمعی و هنجارهای اجتماعی است. ناگفته نماند که مارکس نیز

گرچه برای فرهنگ جایگاه روبنایی قائل می‌شود، اما اهمیت رابطه میان فرهنگ و سیاست را به خوبی درک کرده است. بشریف، (۱۳۷۱: ۱۹)

پژوهش‌های روشمند درباره فرهنگ سیاسی به سده بیستم تعلق دارند. این پژوهش‌ها ابتدا در قالب رهیافت «خصیصه ملی» و تقریباً در سال‌های میانی سده بیستم، تحت تأثیر مکتب روانشناسی سیاسی سامان یافتند. رواج مطالعات مرتبط با این مکتب، این تصور را ایجاد کرد که سیاست کلان هر جامعه از ویژگی‌های غالب روانی- فرهنگی اعضای آن تأثیر می‌پذیرد؛ همین تصور به شکل‌گیری رهیافت «خصیصه ملی» و موجی از مطالعات معطوف به شناخت خصیصه‌های ملی انجامید.

این رهیافت سنتی بر چند اصل یا پیش‌فرض استوار بود. نخستین فرض آن بود که میان روانشناسی‌های فردی و بسترهای اجتماعی- فرهنگی نوعی پیوند یا رابطه وجود دارد و می‌توان این رابطه را کشف کرد. اصل یا فرض دوم این بود که در هر جامعه ملی، خصیصه‌هایی وجود دارد که وجه مشترک دست‌کم اکثر افراد آن جامعه یا حتی اقشار و گروه‌های مرتبط با سیاست است. جمع‌گیری این خصیصه‌های مشترک را می‌توان خصیصه ملی نام نهاد. فرض سوم هم این بود که در بیشتر موارد، رفتارها و تحولات سیاسی یک جامعه ملی، تابع همان خصیصه ملی است و برای درک آن رفتارها و تحولات باید خصیصه ملی هر جامعه را شناسایی و درک کرد. (نقیب زاده، ۱۳۸۴: ۵۹)

تفسیر الگوهای رفتار سیاسی ملی در قالب خصیصه ملی هر چند به سرعت گسترش یافت، چندان پایدار نبود و موج «خصیصه ملی» پژوهی به زودی فروکش کرد. با بی‌اعتبار شدن و افول این رهیافت، بستر مناسبی برای شکل‌گیری مرحله دیگری از فرهنگ سیاسی پژوهی فراهم شد. هر چند این مرحله ویژگی‌های متعدد و متفاوتی داشت، دو ویژگی آن برجسته‌تر و تمایزبخش‌تر از ویژگی‌های دیگر به نظر می‌رسد: راهیابی اصطلاح فرهنگ سیاسی به رشته علم سیاست و حتی تاریخ و جامعه‌شناسی و رواج سریع آن در این حوزه‌های پژوهشی؛ شکل‌گیری و سلطه پارادایم «فرهنگ مدنی».

بی‌گمان شکل‌گیری و گسترش سریع فرهنگ سیاسی‌پژوهی استوار بر پارادایم فرهنگ مدنی، نتیجه برخی عوامل و شرایط تاریخی بود. برخی از این گونه عوامل و شرایط با ماهیت مفهوم خصیصه ملی مرتبط بود، از آن جمله می‌توان به مبهم بودن، تقلیل‌گرایانه بودن و نژادپرستانه بودن این مفهوم اشاره کرد. از دیگر عوامل و شرایط زمینه‌ساز هم می‌توان به جنگ سرد و انقلاب رفتاری اشاره کرد. (قوام، ۱۳۸۳: ۸۳))

به هر حال، چنان که پیش‌تر اشاره شد، مرحله دوم تاریخچه بررسی و سنجش فرهنگ سیاسی با شکل‌گیری و گسترش پارادایم فرهنگ مدنی تشخیص می‌یابد. این پارادایم به گابریل الموند و سیدنی وربا متعلق است که آن را در کتابی با عنوان [۲] فرهنگ مدنی [۲] مطرح کردند. نخستین گام الموند و وربا برای بنیانگذاری پارادایمی نوین در حوزه مطالعه فرهنگ سیاسی، کاربرد اصطلاح فرهنگ سیاسی به جای خصیصه ملی و توجیه این جایگزینی است. به نظر آنان مهم‌ترین امتیاز فرهنگ سیاسی این است که به پژوهشگر امکان می‌دهد از چارچوب‌های مفهومی رشته‌هایی مانند انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی استفاده کند. تعریف و مفهوم‌بندی فرهنگ سیاسی هم برای الموند و وربا اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد: «منظور ما از فرهنگ سیاسی عبارت است از شناخت‌ها، احساسات و ارزش‌های اعضای جامعه نسبت به نظام سیاسی خود»

مدت کوتاهی از انتشار فرهنگ مدنی نگذشته بود که موجی از مطالعات تجربی در زمینه فرهنگ سیاسی شکل گرفت. اوج این گونه مطالعات سال ۱۹۶۶ بود. پژوهشگران و اندیشمندان مختلف، با الگوبرداری مفهومی و روش‌شناختی از کار الموند و وربا، به بررسی فرهنگ سیاسی جوامع مختلف پرداختند. در این جا به دو مورد برجسته این مطالعات اشاره می‌کنیم. الکس اینکلز و دیوید اسمیت به مطالعه تجربی فرهنگ سیاسی در شش کشور مختلف پرداختند و نتایج مطالعات خود را در کتابی با عنوان مدرن شدن بیان کردند. رونالد اینگلهارت هم با بررسی ارزش‌ها و نگرش‌های جوامع

مختلف به این نتیجه رسید که ارزش‌های مردم جهان دچار یک انقلاب خاموش شده است کار مک لاند و اثر مشترک پای و وربا را هم می‌توان مصادیق الگوبرداری از کار الموند و وربا دانست.

در سطح پژوهش‌های نظری هم برداشت آلموند و وربا سلطه تقریباً بلامنازعه‌ای داشت. لوسین پای، دیدگاه‌های الموند را به نوعی تکرار می‌کرد. به نظر او، فرهنگ سیاسی محصول تاریخ‌های جمعی و تاریخ‌های زندگی فردی نظام سیاسی است که از یادگیری‌های آگاهانه درباره سیاست حاصل می‌شود. نشانه‌های پایبندی به مقولات و مفاهیم فرهنگ سیاسی آلموند و وربا در نظام فکری دیوید ایستون هم به چشم می‌خورد. همچنین ساموئل بیر فرهنگ سیاسی را چونان الگوهای تصورات و سنت‌ها درباره اقتدار تعریف می‌کند. تصور روی ماکریدی از فرهنگ سیاسی نیز گواه دیگری است که این ادعا را تأیید می‌کند. به نظر ماکریدی، فرهنگ سیاسی عبارت است از اهداف مشترک و قواعد مشترک حاکم بر اندرکنش‌های فردی و گروهی پارادایم فرهنگ مدنی گرچه خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود. تقریباً از اوایل دهه ۷۰ اعتبار این پارادایم به تدریج زیر سؤال رفت و فرهنگ سیاسی همچون متغیری تبیین‌گر، اندک‌اندک جایگاه برجسته خود را از دست داد. به قول گیبینز، فرهنگ سیاسی «تخست دچار رکود و سپس در دهه ۷۰ دچار نوعی عقب‌نشینی شد» برخی از عوامل این افول در خود پارادایم ریشه داشت و برخی دیگر هم به شرایط و تحولات بیرونی مربوط می‌شد.

در نتیجه این عوامل و شرایط، در دهه ۷۰ هر چند شاهد نشانه‌هایی از تداوم رهیافت فرهنگ سیاسی هستیم، اما این رهیافت تا حد زیادی رونق خود را از دست داده بود. به جز برخی حوزه‌ها، از جمله حوزه پژوهش نظام‌های کمونیستی، رهیافت فرهنگ سیاسی اعتبار و جذابیتی نداشت. تقریباً یک دهه طول کشید که اعتبار این رهیافت بار دیگر احیا شود و مرحله دیگری در تاریخ بررسی و سنجش فرهنگ سیاسی شکل گیرد.

علی‌رغم برخی مطالعات پراکنده، دوره رکود پارادایم فرهنگ مدنی تقریباً تا اوایل دهه ۸۰ تداوم یافت. از اوایل این دهه «شواهد پراکنده و نامنظم» احیای علاقه به فرهنگ سیاسی قابل